

نگرشی انتقادی به قاعده «حذف المتعلق یفید العموم»

سعید سبویی جهرمی^۱

رضا پورصدقی^۲

سید رضا تقواییان^۳

چکیده

یکی از قواعدی که فقها از زمان شکل‌گیری علم فقه در فرایند استنباط از آن بهره جسته‌اند قاعده «حذف المتعلق یفید العموم» است. با اینکه فقهای متقدم در مباحث اصولی خود این قاعده را معتبر نمی‌دانند، در مباحث فقهی در ابواب متعددی به آن تمسک جسته‌اند. در ادوار متأخر نیز فقها در تمسک به این قاعده اختلاف نظر پیدا کرده‌اند. ایشان برای اثبات حجیت این قاعده به ادله‌ای همچون فهم عرفی، اطلاق، دلالت اقتضا و ترجیح اقرب‌المجازات استناد کرده‌اند. با توجه به اینکه این قاعده، در علم فقه کاربرد گسترده‌ای دارد و تا کنون پژوهشی مستقل در آن صورت نگرفته است، ارائه تحقیق جامعی در این زمینه لازم می‌نماید. در این نوشتار که با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای انجام گرفته، پس از بررسی ادله حجیت قاعده، این نتیجه حاصل شد که ادله مذکور برای اثبات اعتبار آن کفایت نمی‌کند و نمی‌توان به صرف حذف شدن یک متعلق، اراده عموم را نتیجه گرفت، بلکه در هر مورد باید با توجه به قراین موجود، گستره شمول معنای مراد متکلم را مشخص کرد و در صورت نبود قرینه‌ای معتبر باید حکم به اجمال کلام کرد.

واژگان کلیدی: حذف متعلق، عموم، اطلاق، تناسب حکم و موضوع.

۱. کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق دانشگاه تهران (پردیس فارابی). sabouei.saeed@ut.ac.ir

۲. سطح چهار و استاد حوزه علمیه قم، دانشجوی دکتری. rezapoorsedghi@gmail.com

۳. دانش آموخته حوزه علمیه قم. seyed.srt@gmail.com

مقدمه

علم اصول مجموعه قواعدی است که فقیه در استنباط احکام شرعی به آنها نیازمند است. این قواعد به بخش‌های مختلفی تقسیم شده که از مهم‌ترین آنها مباحث الفاظ است. با گذشت زمان، علم اصول پیشرفت و گسترش شایان توجهی داشته و در هر عصری قواعد جدیدی برای تسهیل روند استنباط کشف کرده است. یکی از قواعدی که از زمان فقهای متقدم کاربرد داشته، قاعده «حذف المتعلق یفید العموم» است. گرچه قدما در استنباط احکام، این قاعده را به کار می‌بستند، به‌طور صریح نامی از آن نمی‌بردند.

معنای قاعده این است که وقتی متعلق حذف می‌شود، نفس حذف شدن، نشان‌دهنده اراده معنای عام است. این قاعده را بیشتر بر نصوصی تطبیق داده‌اند که در آنها حکمی تکلیفی بر اعیان خارجی حمل شده است. به دلیل اینکه تعلق حکم تکلیفی به عین خارجی صحیح نیست، فقها متعلق را محذوف دانسته و شمولیت را اراده کرده‌اند. این قاعده از زمان شیخ طوسی در فقه اجرا می‌شده، اما هیچ‌گاه بحث مستقلی برای بررسی جهات مختلف آن در علم اصول تدوین نشده است. در عصر حاضر نیز علی‌رغم گسترش علم اصول و ورود مباحث جدید به آن، مبحث مشخصی برای بررسی این قاعده در این علم تعریف نشده است. از آنجا که قاعده مذکور در استنباط احکام کاربرد فراوان دارد و تحقیق مستقلی نیز درباره آن صورت نگرفته است، مطالعه ابعاد گوناگون آن به ویژه بررسی حجیتش لازم به نظر می‌رسد.

عالمان متقدم در حجیت یا عدم حجیت این قاعده به صراحت مطلبی نیاورده‌اند؛ اما از مطالب اصولی آنها در بحث «مجمّل و مبین»، قول به عدم حجیت آن برداشت می‌شود (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۴۳۶؛ محقق حلی، ۱۴۲۳، ص ۱۵۷؛ علامه حلی، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۴۰۳)؛ در حالی که در مباحث فقهی در ابواب مختلف به این قاعده تمسک کرده‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۳؛ محقق حلی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۶۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۲۵). در میان عالمان معاصر، مشهور عالمان حجیت این



قاعده را پذیرفته‌اند (حکیم، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۵۲؛ خوبی، ۱۴۱۸، ج ۲۸، ص ۴۰۲؛ روحانی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۴۷) و عده‌ای بر عدم اعتبار آن تأکید کرده‌اند (حائری، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۴۶۴؛ صدر، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۳۱؛ شاهرودی، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۱۲۸)؛ بنابراین درباره این قاعده دو دیدگاه مختلف وجود دارد.

پژوهش حاضر با هدف اعتبارسنجی این قاعده، خاستگاه این قاعده را بررسی و ادله حجیت آن را تحلیل می‌کند. مباحث این نوشتار در سه بخش کلی تنظیم شده است: ابتدا با شرح مفردات این قاعده تصویری روشن از معنای آن ارائه می‌دهد. در بخش دوم، به پیشینه این قاعده در علوم ادبی و علم اصول و فقه می‌پردازد و در بخش سوم، ادله اقامه شده بر حجیت این قاعده را ذکر کرده و آنها را نقد و بررسی می‌کند.

توضیح مفردات قاعده «حذف المتعلق یفید العموم»

برای این قاعده تعبیّرات مختلفی در کتب فقهی و اصولی آمده است، که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. حذف المتعلق مفید للعموم (جابلقی، بی تا، ج ۲، ص ۴۵۵)؛
۲. حذف المتعلق ظاهر فی إرادة العموم (طباطبایی، ۱۲۹۶، ص ۵۹۶)؛
۳. حذف المتعلق علامة العموم (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۵۲)؛
۴. حذف المتعلق دالّ علی العموم (آملی، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۴۸۳)؛
۵. حذف المتعلق ملاک للإطلاق (صدر، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۸۰).

برای فهمیدن بهتر قاعده باید مفردات آن بررسی شود:

متعلق

کلمه «متعلق» اسم فاعل یا اسم مفعول از باب «تفعّل» است. ماده «ع، ل، ق» در اصل به معنای آویزان کردن یک چیز به بلندی است و از این اصل، معانی دیگری از جمله دوست داشتن، وابستگی و ارتباط داشتن متفرع شده است که می‌توان همه این معانی را به معنای اصلی بازگرداند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۲۶۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴،

ص ۱۲۵). ماده «ع، ل، ق» در باب «تفعل» به دو صورت متعدی و لازم استعمال شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۲۶۵).

کلمه «متعلق» به طور کلی دارای دو اصطلاح است:

۱. اصطلاح ادبی: در علوم ادبی «متعلق» به دو معنا به کار می‌رود:

الف) اصطلاح خاص: در این اصطلاح که بیشتر در علم نحو استفاده می‌شود، به جار و مجرور و ظروف زمان و مکان، متعلق گفته می‌شود. چنان‌که در قواعد ادبی ذکر شده، هر ظرف و جار و مجروری باید به فعل یا شبه فعلی تعلق داشته باشد که در واقع توضیح دهنده و تبیین کننده آن است (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۳۳).

ب) اصطلاح عام: در این اصطلاح که بیشتر در علوم بلاغی به کار می‌رود، به هر قیدی که توضیح دهنده فعل است، متعلق فعل گفته می‌شود. این قیدها علاوه بر ظرف و جار و مجرور، شامل انواع مفعول‌ها، حال و تمییز نیز می‌شود. در این اصطلاح همانند اصطلاح خاص، به متعلقات فعل متعلق، و به خود فعل متعلق، اطلاق می‌شود.

۲. اصطلاح فقهی: در هر حکم تکلیفی علاوه بر حکم، دو عنصر دیگر نیز وجود دارد: الف) متعلق: عملی که حکم تکلیفی بر آن حمل می‌شود. متعلق به این معنا می‌تواند از نظر ادبی نقش‌های فاعل، نایب فاعل، مفعول به یا دیگر نقش‌ها را بپذیرد.

ب) موضوع: آنچه که وجود آن در متعلق حکم مفروض گرفته شده است. به عبارت دیگر، موضوع همان مکلف است که تکلیفی از او خواسته شده، البته همراه با قیود و شرایطی که او باید داشته باشد، مانند عقل و بلوغ (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۴۵)؛ مثلاً در قرآن کریم وجوب حج چنین بیان شده است: «و لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» (آل عمران، ۹۷) در این آیه حکم وجوب، متعلق حج و موضوع، مکلف مستطیع است.

در قاعده «حذف المتعلق يفيد العموم» متعلق، به هر دو اصطلاح ادبی و فقهی به کار می‌رود، هر چند استعمال آن در معنای فقهی رواج بیشتری دارد:



مثال برای متعلق به معنای ادبی: در مورد شرایط تصرف ولی در مال یتیم اختلافاتی وجود دارد. در آیه «ولا تقربوا مال الیتیم إلا بالتی هی أحسن حتی یبلغ أشده» (انعام، ۱۵۲) با فرض اینکه «أحسن» افعال تفضیل باشد، متعلق آن که مفضل علیه است، حذف شده است. از حذف متعلق می‌توان نتیجه گرفت که تصرف ولی، نه تنها از ترک تصرف باید افضل باشد، که باید از همه تصرفات دیگر نیز بهتر باشد؛ چون حذف متعلق، مفید عموم است (ایروانی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۶۰). در این استدلال، متعلق به معنای ادبی آن مقصود است؛ چون متعلق فقهی در این آیه «تصرف در مال یتیم» است و آنچه حذف شده، جار و مجروری است که تنها از جهت ادبی می‌توان به آن متعلق گفت.

مثال برای متعلق به معنای فقهی: در باب محرّمات احرام در روایتی آمده است: «کلّ شیء ینبت فی الحرم فهو حرام» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۳۱). متعلق حکم تکلیفی باید فعل باشد؛ بنابراین در این روایت «کلّ شیء» نمی‌تواند متعلق حرمت باشد و باید فعل متناسب با آن در تقدیر گرفته شود. برخی با این استدلال که حذف متعلق افاده عمومیت می‌کند، حکم کرده‌اند که اگر فردی در حال احرام درختی را قطع کند، بهره بردن از هرگونه منافع درخت قطع شده حرام است (روحانی، ۱۴۱۲، ج ۱۱، ص ۴۶). متعلق، در این استدلال به معنای فقهی به کار رفته است؛ چون در این عبارت نقش مبتدا را ایفا می‌کند و از جهت ادبی به مبتدا، متعلق نمی‌گویند.

عموم

بررسی قید «عموم» اهمیت فراوانی دارد؛ چون از سویی نتیجه جریان قاعده مورد بحث است و از سوی دیگر، اصطلاحی است که در علم اصول به چند معنای مختلف به کار می‌رود. عموم در این علم، دو معنای عام و خاص دارد. معنای عام آن در حقیقت همان تعریف لغوی است که به معنای شمولیت است (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۱۹۹۳). این اصطلاح را بدین جهت عام می‌نامند که شامل عموم به معنای خاص و اطلاق می‌شود، در حالی که معنای خاص عموم، متمایز از اطلاق است. توضیح مطلب این است که

اصولیان در علم اصول دو راه برای افاده شمول ارائه کرده‌اند: یکی استفاده از الفاظ عام و دیگری اطلاق. افاده شمول در عموم به کمک الفاظی خاص انجام می‌شود؛ اما افاده شمول در اطلاق، نتیجه فرایندی است که از سکوت متکلم بر قیود مختلف محتمل صورت می‌گیرد.

در قاعده «حذف المتعلق یفید العموم» با توجه به اینکه شمول، نتیجه حذف متعلق است و لفظ خاصی برای افاده آن به کار نرفته است، منظور از «عموم»، اصطلاح خاص آن نیست، بلکه معنای عام و لغوی آن اراده شده است. مؤید این مطلب این است که برخی فقیهان در بیان این قاعده به جای «عموم» از لفظ اطلاق استفاده کرده‌اند (صدر، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۸۰)، در حالی که اگر معنای خاص عموم اراده شده بود، به کار بردن لفظ «اطلاق» صحیح نبود.

تطبیقات فقهی

قاعده «حذف المتعلق یفید العموم» از قواعد کاربردی در فقه به شمار می‌رود و در باب‌های گوناگون فقهی، نمونه‌های فراوانی از کاربرد آن را می‌توان دید. در این بخش به‌طور مختصر به چند نمونه از تطبیقات این قاعده با صرف نظر از صحت و سقم استدلال آنها اشاره می‌کنیم:

۱. از اختلافاتی که درباره ظروف طلا و نقره وجود دارد این است که فقط خوردن و آشامیدن از آنها حرمت دارد یا اینکه سایر کاربردها از جمله نگهداری و تزیین با آنها نیز حرام است؟ افرادی که قول دوم را پذیرفته‌اند چنین استدلال می‌کنند که در روایت «نهی عن آنية الذهب و الفضة» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۲۶۷)، متعلق نهی حذف شده و حذف متعلق مفید عموم است؛ در نتیجه نهی به تمام منافع و استعمالات ظروف طلا و نقره تعلق گرفته است (اشتهدادی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۴۷۳).

۲. از محرّمات احرام، استفاده از بوی خوب و عطر است. فقها بر حرمت بویدن عطر، خوردن آن و مالیدنش به بدن و لباس اتفاق نظر دارند؛ اما درباره

انتفاعات دیگر از جمله نگهداری و حمل آن اختلاف است. برخی با استدلال به روایت «إنما یحرم علیک من الطیب أربعة أشياء: المسک و العنبر و الورد و الزعفران» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۲۹۹) هرگونه انتفاع از بوی خوش را حرام می‌دانند؛ چون متعلق تحریم در روایت حذف شده است (قمی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۱۳).

۳. در آیه: «و أنزلنا من السماء ماء طهوراً» (فرقان، ۴۸)، مفعول به «طهوراً» حذف شده است. برخی با تمسک به قاعده «حذف المتعلق یفید العموم» مدعی شده‌اند که آب می‌تواند آب مضاف متنجس را طاهر کند؛ چون حذف متعلق مفید عموم است و نشان می‌دهد که آب قابلیت طاهر کردن هر چیزی را دارد (صدر، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۸).

۴. در آیه «حرم علیکم صید البحر ما دتمم حرماً» (مائده، ۹۶) که در آن صید به معنای اسم مفعول است، برخی با استناد به حذف متعلق تحریم، قائل به حرمت هرگونه تصرف در مصید (حیوان شکار شده) در حال احرام شده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۲۶۴).

۵. اگر با عقد فاسد، مالی در اختیار شخصی قرار گیرد، بر او واجب است که فوراً به صاحبش برگرداند. دلیل این حکم این است که در روایتی آمده: «لا یحل دم امرئ مسلم و لا ماله إلا بطیب نفسه» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۲۷۳)، با این تقریب که متعلق عدم حلیت حذف شده و این حذف، بر حرمت تمام منافع مال غیر، از جمله امساک و نگهداری آن دلالت دارد (روحانی، ۱۴۱۲، ج ۱۶، ص ۳۸۹).

۶. هنگامی که مردی قصد ازدواج با زنی را داشته باشد می‌تواند به او نگاه کند. چند دیدگاه درباره محدود جواز نظر مطرح شده است: برخی تنها نظر به وجه و کفین را اجازه می‌دهند؛ گروهی دیگر علاوه بر وجه و کفین، دیدن مو و محاسن دیگر را جایز می‌دانند؛ برخی دیگر قائل به جواز نظر به همه بدن به

جز عورتین هستند (روحانی، ۱۴۱۲، ج ۲۱، ص ۹۱). گروه اخیر برای اثبات نظریه خود، به حذف متعلق در روایتی از امام باقر علیه السلام تمسک کرده‌اند: «عن الرجل یرید أن یتزوج المرأة، أینظر إليها؟ قال: نعم» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۳۶۵). این استدلال را می‌توان چنین توضیح داد که در این روایت، متعلق جواز نظر، مشخص نشده؛ به‌طور مثال فرموده: «أینظر إلی شعرها» یا «إلی زینتها» یا «إلی جسمها»، بلکه متعلق حذف شده و حذف متعلق مفید عموم است؛ به این معنا که نظر به همه قسمت‌های بدن زن به جز عورتین که با دلیل خاص حرمت نظر به آن ثابت شده، جایز است.

تاریخچه قاعده

قاعده «حذف المتعلق یفید العموم» از جمله قواعد ادبی است و می‌توان آن را از مسائل علم معانی که از علوم بلاغی است، به شمار آورد؛ چرا که این علم، بیان اغراض تغییراتی مانند ذکر و حذف، تعریف و تنکیر، تقدیم و تأخیر و دیگر حالات اجزای کلام را بر عهده دارد (تفتازانی، بی‌تا، ص ۳۴). در این قاعده نیز از حذف متعلق استفاده عموم می‌شود. بنابراین باید منشأ آن را در علم معانی جستجو کرد.

تاریخچه قاعده در علم بلاغت

یکی از کتاب‌های اصلی و پایه در علوم ادبی، به ویژه علوم بلاغی، *مفتاح العلوم* است که آن را سکاکی، عالم مشهور قرن ششم و هفتم نگاشته است. نویسنده این کتاب در فصل «اعتبارات الفعل و ما یتعلق به» می‌گوید که فعل و متعلقات آن، مانند فاعل و مفعول به اعتبارات گوناگونی دارند که همگی به چند اعتبار خاص برمی‌گردند؛ یعنی ترک (حذف) و اثبات (ذکر)، اظهار (استفاده از اسم ظاهر) و اضمار (استفاده از ضمیر) و تقدیم و تأخیر (سکاکی، بی‌تا، ص ۳۲۹). در حقیقت مراد سکاکی از اعتبارات گوناگون فعل و متعلقات آن، حالات مختلفی است که بر آنها عارض می‌شود. یکی از این حالات که در بحث ما محوریت دارد، «ترک» است. ترک به معنای عدم ذکر است که

در کلام ادبای متأخر، از آن به «حذف» تعبیر می‌شود. سکاکی در ذیل عنوان «ترک مفعول‌به»، غرض حذف مفعول‌به را علاوه بر رعایت اختصار، افاده تعمیم می‌داند؛ به این صورت که با حذف مفعول‌به، از انتقال ذهن مخاطب به یک مفعول‌به خاص جلوگیری شود. سکاکی چنین روشی را یکی از انواع سحر در کلام می‌نامد؛ چون با کاستن از الفاظ و نیاوردن لفظ مفعول‌به، از سویی اختصار رعایت می‌شود و از سوی دیگر توسعه‌ای در معنای مقصود متکلم ایجاد می‌گردد (سکاکی، بی‌تا، ص ۳۳۴).

یکی دیگر از دانشمندان علم بلاغت که به بحث حذف متعلق پرداخته، تفتازانی در شرح *مطول* است. در باب چهارم این کتاب که اهمیت ویژه‌ای در علوم بلاغی دارد، به‌طور تفصیلی به حذف برخی متعلقات فعل، مانند فاعل، نایب فاعل و مفعول‌به پرداخته است. به نظر تفتازانی وقتی مفعول‌به یک فعل متعدی حذف می‌شود، دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: فعل متعدی در جایگاه فعل لازم آمده است و احتیاجی به مفعول ندارد.

احتمال دوم: فعل متعدی است و مفعول‌به نیز قصد شده است. طبق این احتمال که با ذوق ادبی سازگارتر است، در تقدیر گرفتن یک مفعول‌به بر طبق قراین ضروری است. اگر قراین بر عمومیت مفعول دلالت کنند، از حذف مفعول معنایی عام فهمیده می‌شود؛ برای نمونه اگر سخن درباره بیان فضایل شخصی باشد که اهل بخشش و سخاوت است و هر چیزی را که داشته باشد به نیازمندان عطا می‌کند، در این فرض وقتی متکلم می‌گوید: «فلانٌ یعطی»، با توجه به قراین موجود، معنای عامی از مفعول برداشت می‌شود؛ چون مراد متکلم این است که او همه دارایی‌هایش را می‌بخشد و مفعول خاصی مد نظر نیست؛ اما اگر قراین، دالّ بر مفعولی خاص باشند، دلیلی برای فهم عمومیت از مفعول محذوف وجود ندارد؛ برای مثال، در صورتی که موضوع گفتگو بیان فضایل شخصی باشد که فقط عطر به دیگران عطا می‌کند، در این فرض زمانی که

متکلم می‌گوید «فلانٌ يعطی»، با توجه به قراین موجود، مفعولٌ به مقدر تنها عطر است و نمی‌توان عمومیت را از کلام برداشت کرد (تفتازانی، بی‌تا، ص ۱۹۵-۱۹۶).

بنابراین سکاکی، غرض از حذف مفعول را تعمیم و اختصار دانسته، در حالی که تفتازانی در این مطلب خدشه می‌کند و معتقد است غرض از حذف در مواردی که قرینه‌ای بر عمومیت نباشد، فقط اختصار است و برداشت تعمیم به جهت وجود قراین دیگری غیر از حذف است و نمی‌توان گفت که غرض از حذف، عمومیت بوده، بلکه غرض تنها اختصار است. با این حال ممکن است در برخی موارد قراینی بر اراده عمومیت یافت شود؛ چنان که ممکن است در مواردی قرینه بر عمومیت وجود نداشته باشد یا قرینه بر معنای خاص وجود داشته باشد. با دقت در عبارات سکاکی و تفتازانی مشخص می‌شود که سکاکی حذف متعلق را دالّ بر اراده عموم می‌داند، اما تفتازانی این نظر را نمی‌پذیرد، بلکه به عقیده او استفاده عموم به دلیل قراین موجود است و صرف حذف شدن متعلق، دلالتی بر اراده عموم ندارد.

در کتب بلاغی معاصر برای اثبات اینکه یکی از اغراض حذف مفعولٌ به افاده تعمیم است، به قاعده «حذف المعمول یؤذن بالعموم» تمسک شده است (هاشمی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۰؛ عتیق، بی‌تا، ص ۱۳۰). این نظریه منطبق با دیدگاه سکاکی در مفتاح‌العلوم است؛ چون بر طبق آن، خود حذف دالّ بر افاده تعمیم است؛ بر خلاف دیدگاه تفتازانی که غرض از حذف را اختصار می‌دانست و برای فهم عمومیت، وجود قرینه را ضروری تلقی می‌کرد.

تاریخچه قاعده در علم اصول و فقه

در آثار اصولی سید مرتضی، اشاراتی به این قاعده وجود دارد (سید مرتضی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۵۱ و ۳۵۲)، اما نخستین فقیهی که هم در فقه و هم در اصول درباره آن سخن گفته، شیخ طوسی است. ایشان در باب ششم کتاب العده فی الأصول، هفتمین فصل را به عنوان «ما ألحق بالمجمل و لیس منه و ما أخرج منه و هو داخل فیه» اختصاص داده و درباره آیه «حرمت علیکم المیتة...» (مائده، ۳) و برخی آیات همانند آن که در آنها متعلق



حکم، عین است، بحثی با عنوان «اجمال یا عدم اجمال احکام مضاف به اعیان» مطرح کرده است. در این بخش از کتاب آمده که ابو عبدالله بصری معتقد است که این آیات اجمال دارند، اما در طرف مقابل ابوعلی و ابوهاشم، با این نظر مخالف‌اند و این آیات را مجمل نمی‌دانند. شیخ طوسی قول اخیر را پذیرفته است (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۴۳۶).

کسانی که قائل به اجمال هستند، بر محال بودن تعلق احکام تکلیفی به اعیان تکیه می‌کنند. برای مثال، حرمت که حکمی تکلیفی است، بر خوردن مردار که یکی از افعال مکلفین است، حمل می‌شود؛ اما نمی‌توان آن را بر خود مردار که عین خارجی است حمل کرد و اگر در کلام شارع چنین حملی مشاهده شد، کلام مجمل خواهد بود. نظر گروه مقابل این است که در مواردی که احکام تکلیفی به اعیان خارجی نسبت داده شده، عین خارجی به فعل مناسب با آن انصراف می‌یابد و چنین تعبیراتی در کلام شارع رایج است و موجب اجمال کلام نمی‌شود؛ مثلاً در آیه «حرمت علیکم المیتة...» (مائده، ۳) هرچند حرمت در ظاهر به مردار که عین است تعلق گرفته، اما به دلیل اینکه فعل شایع برای مردار، اکل است، عرف از تحریم مردار، تحریم اکل آن را می‌فهمد (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۴۳۶-۴۳۸).

با وجود این، شیخ طوسی هنگامی که در مباحث فقهی خود، آیه «حرمت علیکم المیتة...» (مائده، ۳) را بررسی می‌کند، نظر دیگری ابراز می‌دارد. ایشان در مسأله دهم از کتاب *الخلاص*، برای استدلال بر عدم جواز فروش پوست مردار می‌گوید:

لأنَّ قوله تعالى «حرمت علیکم المیتة» یقتضی حظر جمیع أنواع التصرف (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۳).

طبق مبنایی که ایشان در بحث اصولی برگزیده بود، باید فعل مناسب با «المیتة» که «اکل» است در تقدیر گرفته می‌شد؛ اما ایشان بر خلاف مبنای خود، بدون اقامه قرینه‌ای خاص، از حذف متعلق، عمومیت را نتیجه گرفته و فعل مقدر را جمیع افعال و تصرفات دانسته است و بر مبنای اصولی خود پایبند نبوده است.

پس از شیخ طوسی نزاع اجمال و عدم اجمال تعلق احکام به اعیان تا زمان محقق حلی و پس از آن نیز به قوت خود باقی بوده است. محقق حلی در کتاب معارج الأصول در ابتدای فصل سوم از باب رابع، مسأله‌ای با عنوان «فیما أدخل فی المَجْمَل» مطرح می‌کند؛ در توضیح این مسأله می‌گوید که حرمت و حلیتی که در کلمات شارع به اعیان خارجی تعلق یافته است، به منفعتی انصراف دارد که عرفاً از آن عین طلب می‌شود. ایشان در ادامه، دلیل ادعای خود را، تبادر و انسباق ذهنی معرفی می‌کند؛ مثلاً هنگامی که می‌گویند: «هذا الطعام حرام» معنای متبادر به ذهن، حرمت خوردن طعام است یا هنگامی که می‌گویند: «هذه المرأة حرام» حرمت بهره جستن از آن به ذهن می‌آید و تبادر نیز یکی از علائم حقیقت و وضع است (محقق حلی، ۱۴۲۳، ص ۱۵۷).

با این توضیح، محقق حلی قول کسانی را که در این‌گونه جملات قائل به اجمال شده‌اند، رد می‌کند. از دیدگاه قائلان به اجمال، از طرفی به دلیل امتناع تعلق احکام به اعیان، باید قائل به مجاز در کلام شویم و از سوی دیگر مجازات مختلفی در جمله متصور است و هیچ یک بر دیگری ترجیحی ندارند؛ در نتیجه کلام مجمل می‌شود. محقق حلی در پاسخ به این دیدگاه می‌گوید: درست است که باید لفظی در تقدیر گرفته شود ولی به دلیل تبادر عرفی، اجمالی رخ نمی‌دهد و فهم عرفی در چنین مواردی لفظ مقدر را تعیین می‌کند (محقق حلی، ۱۴۲۳، ص ۱۵۷). پس از محقق حلی، علامه حلی نیز به این موضوع پرداخته است. توضیحات ایشان درباره اجمال و عدم اجمال تعلق احکام به اعیان از محقق حلی گسترده‌تر است؛ اما دیدگاه ایشان با دیدگاه محقق حلی تفاوتی ندارد؛ یعنی ایشان نیز تعلق احکام به اعیان را موجب اجمال کلام نمی‌داند و معتقد است در چنین عباراتی تبادر، فعل مقدر را که فعل مناسب با عین است، معین می‌کند (علامه حلی، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۴۰۳).

با وجود این، محقق حلی و علامه حلی همانند شیخ طوسی، در مباحث فقهی به مبنای اصولی خود پایبند نبوده‌اند؛ محقق حلی برای اثبات ظاهر نشدن پوست دباغی شده مردار، به آیه «حرمت علیکم المیتة...» (مائده، ۳) تمسک کرده است؛ به این بیان که



چون فعل خاصی در این آیه تحریم نشده، انصراف به همه انتفاعات دارد (محقق حلی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۶۴). علامه حلی نیز در مواضع متعددی برای اثبات عمومیت حکم، به تعلق آن به اعیان تمسک کرده است؛ مثلاً برای اثبات نجاست مردار، به آیه: «حرمت علیکم المیتة...» (مانده، ۳) تمسک کرده است و تحریم اعیان را مستلزم تحریم همه انتفاعات آن دانسته است (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۳۱).

ایشان در بحث شرایط مبیع و معقود علیه همین استدلال را به صورتی کامل‌تر بیان کرده است. از نظر ایشان یکی از شرایط مبیع طهارت ذاتی آن است؛ به این معنا که معامله نجاسات ذاتی، صحیح نیست. از جمله دلایل ایشان بر این مدعا آیه «حرمت علیکم المیتة...» (مانده، ۳) است؛ با این توضیح که تعلق حکم تکلیفی به اعیان صحیح نیست؛ بنابراین باید قائل به مجاز شویم و مقدری را برای تصحیح معنای کلام در نظر بگیریم. در مواردی که امر دایر بین چند مجاز باشد، قاعده این است که نزدیک‌ترین مجاز به حقیقت متعین می‌شود و اقرب‌المجازات در این آیه همه انتفاعات است. بنابراین این آیه دلالت دارد بر اینکه همه انتفاعات مردار که یکی از نجاسات است، از جمله خرید آن، باطل است (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۲۵). ملاحظه شد که محقق حلی و علامه حلی از تعلق حکم به اعیان برداشت تعمیم کرده‌اند، درحالی که در کتاب‌های اصولی خود تصریح کرده بودند که در موارد تعلق حکم به اعیان باید فعل مناسب با آن را در تقدیر گرفت.

اقوال فقها

فقیهان امامیه از زمان سید مرتضی به بحث «دلالت داشتن حذف متعلق بر عموم یا عدم دلالت آن» پرداخته‌اند (سید مرتضی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۳۵۱ و ۳۵۲) گرچه به‌طور خاص به قاعده بودن آن تصریح نکرده‌اند. از زمان شیخ طوسی نیز استفاده از این قاعده وارد چرخه استنباطات فقهی شد (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۳) و پس از ایشان، محقق حلی (محقق حلی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۶۴) و علامه حلی (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۳۱ و ج ۱۰، ص ۲۵) استفاده از آن را گسترش دادند. فقیهان همواره به این قاعده

استناد کرده‌اند؛ تا اینکه محقق همدانی برای اولین بار در آن مناقشه کرد. ایشان در بررسی حکم «مطلق استعمالات از ظروف طلا و نقره» معتقد است استفاده حرمت از روایت محمد بن مسلم «عن أبي جعفر أنه نهى عن آنية الذهب و الفضة» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۲۶۷) از طریق دلالت حذف متعلق بر عموم، اشکال دارد (همدانی، ۱۴۱۶، ج ۸، ص ۳۵۷). بر طبق تتبع صورت گرفته، میرزا محمدتقی شیرازی دومین فقیهی است که بر حجیت این قاعده اشکال وارد کرده است. به اعتقاد او صرف حذف متعلق، بر عموم دلالتی ندارد، بلکه برای تشخیص آن باید به عرف مراجعه کرد (شیرازی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۸۳). پس از ایشان، محقق بروجردی نیز در دلالت حذف متعلق بر عموم مناقشه کرده و حجیت این قاعده را نپذیرفته است (بروجردی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۶۵).

در دوره‌های بعد نیز فقیهانی چون شیخ مرتضی حائری (حائری، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۴۶۴)، امام خمینی (خمینی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۸۵)، شهید سید محمدباقر صدر (صدر، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۳۱؛ صدر، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۸۰) و سید محمود هاشمی شاهرودی (شاهرودی، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۱۲۸) تمسک به این قاعده را مردود دانسته‌اند. با وجود این در دوران معاصر، مشهور فقیهان قائل به حجیت این قاعده بوده، در مواضع متعددی به آن استناد کرده‌اند (مجاهد، بی تا، ص ۵۴۵؛ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۵۵۹؛ محقق داماد، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۵۳؛ حکیم، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۵۲؛ خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۸، ص ۴۰۲؛ آملی، ۱۴۰۶، ج ۳، ص ۲۰۹؛ گلپایگانی، ۱۴۰۷، ص ۳۶۷؛ روحانی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۴۷؛ قمی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۱۳؛ روحانی، ۱۴۱۲، ج ۱۱، ص ۴۶؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ص ۶۹؛ حائری، ۱۳۹۹، ۲۴۳). بنابراین می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که در میان قدما مخالفتی با حجیت قاعده «حذف المتعلق یفید العموم» مشاهده نشده و برای نخستین بار محقق همدانی در حجیت آن اشکال کرده است. پس از ایشان نیز برخی از فقیهان حجیت آن را نپذیرفته‌اند؛ اما مشهور فقیهان همچنان قائل به اعتبار آن بوده، بدان استناد کرده‌اند.

ادله حجیت قاعده

سه دلیل برای اثبات حجیت قاعده اقامه شده است. برخی از این ادله با یکدیگر هم‌پوشانی دارند؛ اما چون بیانات متفاوتی دارند، هر یک را جداگانه بررسی می‌کنیم.

دلیل اول: فهم عرفی

شارع مقدس برای بیان مقاصد خود روشی غیر از روش عادی و عرفی مردم ندارد و با مخاطبش به شیوه رایج عرفی سخن می‌گوید و در القای خطاب‌ها از قواعد عرفی و عقلایی تبعیت می‌کند. در نتیجه، ظهور کلام و معنای مراد او به کمک قواعد عرفی رایج فهمیده می‌شود و زمانی که عرف با کلامی مواجه می‌شود که در آن متعلق حذف شده است، از آن عمومیت و شمولیت را می‌فهمد؛ چون اگر معنای خاصی اراده شده بود، باید آن را بیان می‌کرد. در نتیجه، خود حذف، قرینه بر اراده عموم است (جابلقی، بی تا، ج ۲، ص ۲۹۵).

نقد دلیل اول: این دلیل برای اثبات حجیت قاعده کافی نیست؛ چون در مواردی که متعلق حذف شود و قرینه‌ای بر عمومیت وجود نداشته باشد، عرف برداشت عمومیت نمی‌کند و آن را خلاف ظاهر می‌داند؛ مثلاً در آیه «حَرِّمْتُ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتِكُمْ...» (نساء، ۲۳) که متعلق حرمت حذف شده، در صورتی که هیچ قرینه‌ای بر تعیین متعلق حرمت وجود نداشته باشد، عرف حکم به اجمال می‌کند، نه اینکه تمامی افعال مرتبط با «أم» را حرام بداند. بنابراین فهم عرفی نمی‌تواند دلیل بر اعتبار قاعده مذکور باشد.

دلیل دوم: اطلاق لفظی

برخی از عالمان معتقدند عمومیتی که از قاعده «حذف المتعلق یفید العموم» فهمیده می‌شود، از باب اطلاق لفظی است و مستند قاعده را «مقدمات حکمت» دانسته‌اند (نراقی، ۱۴۲۲، ص ۱۶۹). اطلاق در لغت به معنای آزادسازی و رها کردن چیزی است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۲۲۶) و در علم اصول نیز همین معنا حفظ شده است؛ چون به لفظی گفته می‌شود که از قیود رها و آزاد شده است (نابینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۵۱۵ و ۵۱۶). در حقیقت اطلاق فرایندی است که در آن از عدم بیان قید یا شرط،

شمول معنا بر تمام افراد طبیعت برداشت می‌شود. البته برای اثبات اینکه مراد از یک لفظ خاص، معنای مطلق آن است و حکم، شامل تمام افراد آن می‌شود، شرایطی وجود دارد که در علم اصول اصطلاحاً به آن «مقدمات حکمت» می‌گویند. مقدمات حکمت از سه گزاره تشکیل شده است:

۱. امکان اطلاق و تقييد قبل از فرض تعلق حکم وجود داشته باشد؛
۲. قرينه متصل یا منفصل بر تقييد وجود نداشته باشد؛
۳. متکلم در مقام بیان تمام اجزا و شرایط باشد.

بنابراین اگر امکان تقييد وجود نداشته باشد یا قرينه‌ای بر تقييد باشد یا متکلم در مقام بیان تمام اجزا و شرایط نباشد، لفظ اطلاقي ندارد (خویی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۳۷۰-۳۶۴).
تطبيق قاعده «حذف المتعلق يفيد العموم» بر اطلاق به این صورت است: همان‌گونه که در عبارت: «أعتق رقبة» از قيد نداشتن لفظ «رقبة» استفاده می‌شود که مراد همه افراد آن است، وقتی متعلق حذف می‌شود، از عدم ذکر آن نیز اراده عموم می‌شود؛ مثلاً در آیه «حرمت عليكم الميتة...» (مائده، ۳) متعلق تحریم حذف شده است و از حذف آن نتیجه می‌گیریم که همه انواع تصرفات در مردار حرام است. بنابراین دلیل حجیت قاعده مذکور اطلاق است و اطلاق از مصادیق ظواهر الفاظ است که علمای اصول بر حجیت آن اتفاق دارند (صدر، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۱۸۵).

نقد دلیل دوم: دو اشکال به این دلیل وارد است:

اشکال اول: بین قاعده «حذف المتعلق يفيد العموم» و اطلاق، تفاوت اساسی وجود دارد؛ چون در اطلاق، از قيد نداشتن مفهومی معین شمول برداشت می‌شود، در حالی که در قاعده مذکور اصل مفهوم نامشخص است. به عبارت دیگر، زمانی می‌توان از اطلاق، شمول را فهمید که مفهوم معینی وجود داشته باشد، اما دایره شمول آن مشکوک باشد و نتوان تشخیص داد که معنای وسیع آن اراده شده یا بخشی از آن مقصود متکلم است، نه در جایی که شک در اصل مفهوم است؛ چون مقدمات حکمت مفهوم را معین نمی‌کند، بلکه تنها محدوده آن و اعم یا اخص بودن آن را مشخص می‌کند؛ مثلاً وقتی

می‌گویند: «أعتق رقبة»، مفهوم مشخصی با عنوان «رقبة» وجود دارد که شک داریم مراد همه افراد آن است یا برخی از آنها؛ در چنین فرضی که مفهوم مشخص است و شک در وسعت آن وجود دارد با استناد به اطلاق و مقید نبودن مفهوم معین، نتیجه می‌گیریم که منظور همه افراد طبیعت «رقبة» بوده است؛ چون اگر مراد گوینده افراد خاصی از «رقبة» بود باید آن را بیان می‌کرد، اما هیچ قیدی نیاورده و طبیعت «رقبة» شامل همه افراد آن می‌شود. در مصادیق قاعده «حذف المتعلق یفید العموم» که متعلق حذف شده است، اصل مفهوم محذوف مشکوک است؛ مثلاً در آیه «حرمت علیکم المیتة...» (مائده، ۳) نمی‌دانیم متعلق حرمت چیست: اکل، بیع یا نگهداری؟ در حالی که اطلاق در مواردی جاری می‌شود که مفهوم معین باشد و شک در دایره شمول آن باشد و اطلاق نمی‌تواند ترجیحی برای هیچ یک از احتمالات مذکور ایجاد کند. بنابراین نباید این قاعده را از مصادیق اطلاق دانست (صدر، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۳۱).

اشکال دوم: بر فرض اینکه بپذیریم این قاعده از مصادیق اطلاق است، شرایط اجرای آن در غالب موارد وجود ندارد؛ چون همان‌طور که گفته شد، یکی از مقدمات حکمت، عدم وجود قرینه بر تقیید است، در حالی که در موارد حذف متعلق با کمک قراین می‌توان معنای مقدر را کشف کرد و امکان تمسک به اطلاق وجود ندارد. یکی از قراینی که در غالب موارد می‌تواند در فهم کلام نقش‌آفرینی کند، قرینه تناسب حکم و موضوع است. منظور از تناسب میان حکم و موضوع، وجود ملائمت و مناسبت عرفی یا عقلی واضح میان حکم و موضوع است که به واسطه آن، خصوصیت موضوع واقعی یا حکم، مشخص می‌شود (لجنة الفقه المعاصر، ۱۴۴۱، ص ۲۲۱). یکی از کاربردهای تناسب حکم و موضوع، معین کردن دایره شمول موضوع از حیث توسعه و تضییق است که به دو صورت کلی انجام می‌شود: الف) توسعه موضوع؛ ب) تضییق موضوع. از میان این دو صورت آنچه در این بحث مد نظر است، تضییق موضوع است. برای روشن شدن قرینه تناسب حکم و موضوع به نمونه‌ای از کاربرد آن اشاره می‌کنیم: اطلاق آیه نبأ بر عدم اعتبار خبر فاسق به‌طور مطلق دلالت دارد، چه فسق او ناشی از

کذب باشد چه ناشی از گناهان دیگر؛ اما تناسب حکم و موضوع دایره فسق را توضیح می‌کند و اقتضا دارد که منظور از فاسق، تنها فاسقی باشد که فسق او ناشی از کذب است؛ چون مدلول این آیه درباره عدم پذیرش گفتار فاسق است و تناسب بین موضوع (خبر فاسق) و حکم (وجوب تبیین) قرینه‌ای است بر اینکه مقصود از فاسق، شخص دروغ‌گو است (لجنة الفقه المعاصر، ۱۴۴۱، ص ۲۲۲-۲۲۳).

با این بیان، می‌توان متعلق محذوف در خطاب‌هایی را که حکم در آنها به اعیان نسبت داده شده، معین کرد؛ مثلاً وقتی «حرمت» را به «خمر» نسبت می‌دهند، متعلق محذوف «شرب» آن است و زمانی که به «مردار» نسبت می‌دهند، منظور «اکل» آن است و هنگامی که به «أم» منسوب می‌شود مراد «استمتاع و نکاح» است. همه این برداشت‌ها مستند به تناسب حکم و موضوع است و عرف به سهولت آن را درک می‌کند. بنابراین با وجود قرینه بر تعیین متعلق محذوف، نمی‌توان برای استظهار عمومیت، به اطلاق کلام تمسک کرد.

دلیل سوم: دلالت اقتضا

یکی از ادله ذکر شده برای اثبات حجیت این قاعده «دلالت اقتضا» است. برای تبیین این نظریه لازم است در خصوص این دلالت توضیحی ارائه شود. دلالت به سه قسم ذاتی، طبعی و وضعی تقسیم می‌شود. دلالت وضعی خود به دو قسم «لفظی» و «غیر لفظی» تقسیم می‌شود. دلالت لفظی نیز دارای سه قسم است:

الف) دلالت منطوقی: دلالت مطابقی جملات ترکیبی است؛

ب) دلالت مفهومی: دلالت التزامی بین بالمعنی الاخص جملات ترکیبی است

(نایینی، ۱۳۷۶ش، ج ۲، ص ۴۷۷)؛

ج) دلالت سیاقی: دلالت سیاق کلام بر معنای مفرد، مرکب یا لفظی مقدر است. یکی از اقسام دلالت سیاقی، دلالت اقتضا است. در این نوع از دلالت، مدلول عرفاً مقصود متکلم است، به گونه‌ای که صدق یا صحت عقلی یا شرعی یا عرفی کلام متوقف بر آن است (مظفر، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۱۸۴)؛ مثلاً برای اینکه عبارت «و اسئل



القریة» (یوسف، ۸۲) از نظر عقلی صحیح باشد، قبل از «القریة» باید کلمه «أهل» در تقدیر گرفته شود.

تطبیق این دلالت بر قاعده مورد بحث به این بیان است که وقتی متعلق از کلام حذف می‌شود، صحت کلام متوقف بر در تقدیر گرفتن یک لفظ است. اگر فرض کنیم که قرینه خاصی بر لفظ مقدر وجود نداشته باشد، باید اراده متکلم را حمل بر عمومیت کنیم؛ مثلاً در استدلال به حجیت خبر واحد به آیه «فاسئلو أهل الذکر» (نحل، ۴۳) برخی اشکال کرده‌اند که به دلیل محذوف بودن متعلق سؤال، این آیه اجمال دارد و نمی‌توان به آن تمسک کرد. در پاسخ به این اشکال گفته‌اند که حذف متعلق در موردی که قرینه‌ای خاص بر متعلق محذوف وجود نداشته باشد، به دلیل دلالت اقتضا افاده عموم می‌کند (شیرازی، ۱۴۲۷، ج ۲، ص ۵۰) و با توجه به اینکه دلالت اقتضا ظهورساز است، حجیت آن از طریق حجیت ظهور ثابت می‌شود.

نقد دلیل سوم: این دلیل نیز نمی‌تواند حجیت قاعده را اثبات کند؛ چون نهایت چیزی که از دلالت اقتضا فهمیده می‌شود، این است که صحت کلام نیازمند تقدیر گرفتن یک لفظ است و در صورت عدم لحاظ تقدیر، کلام صحیح نیست و همه عالمان اصولی بر لزوم در تقدیر گرفتن متعلق در مواردی که حکم تکلیفی به اعیان نسبت داده شده، متفق‌اند؛ اما مهم این است که تشخیص دهیم چه چیزی را باید در تقدیر بگیریم. دلالت اقتضا هیچ یک از مقدرات محتمل را متعین نمی‌کند، بلکه برای تعیین متعلق مقدر باید به قراین دیگری همچون تناسب حکم و موضوع تمسک کرد و در صورت عدم وجود قرینه، باید حکم به اجمال کرد.

دلیل چهارم: ترجیح اقرب المَجازات

یکی از ادله برای اثبات قاعده، ترجیح اقرب المَجازات است. تقریب این استدلال به این شرح است که تعلق حکم تکلیفی به اعیان خارجی محال است. بنابراین وقتی در عبارتی چنین حملی صورت می‌گیرد، قطعاً معنای حقیقی الفاظ اراده نشده است و باید قائل به مجاز در اسناد شویم. مجازات مصادیق و مراتب گوناگونی دارند و طبق قاعده

«إذا تعذرت الحقيقة فأقرب المجازات أولى» باید نزدیک‌ترین مجاز به حقیقت را که همان عمومیت است، انتخاب کرد؛ مثلاً در آیه «حرمت علیکم المیتة...» (مانده، ۳) اسناد حکم تکلیفی حرمت به «المیتة» که عین خارجی است محال است و باید قائل به مجاز شویم. مسنداًلیه حقیقی احتمال دارد جمیع تصرفات باشد و احتمال دارد برخی تصرفات مانند اکل، بیع یا نگهداری باشد. طبق قاعده تقدیم اقرب المجازات، باید همه تصرفات را در تقدیر بگیریم؛ چون به حقیقت عین خارجی نزدیک‌تر است. اقرب بودن همه منافع به عین، به این دلیل است که با وجود خود عین، قابلیت بهره‌برداری از تمام منافع آن وجود دارد؛ اما به دلیل استحاله اسناد حکم تکلیفی به آن به ناچار باید منافع آن را در تقدیر بگیریم و همه منافع، از برخی منافع قرابت بیشتری با حقیقت و ماهیت عین دارد؛ در نتیجه ثابت می‌شود که در موارد حذف متعلق، عموم اراده شده است.

نقد دلیل چهارم: بر این استدلال از دو جهت نقد وارد است:

جهت اول: قاعده «إذا تعذرت الحقيقة فأقرب المجازات أولى» به این معناست که در موارد تعدد مجاز و عدم قرینه بر تعیین یک مجاز، آن مجازی که با فهم عرفی قرب بیشتری دارد بر دیگر مجازات مقدم می‌شود، نه آن مجازی که با ماهیت عین قرب بیشتری دارد؛ مثلاً وقتی می‌گویند: «رأیت أسداً یرمی»، بی‌تردید «أسد» در معنای حقیقی خود به کار نرفته است؛ چون شیر جنگل توانایی تیراندازی ندارد. بنابراین باید قائل به مجاز شویم که مردد بین دو احتمال است: یکی شخص شجاع و دیگری شخصی که دهانش بدبو است، اما به دلیل اینکه معنای مجازی اول، به فهم عرفی نزدیک‌تر است، آن را بر معنای دوم ترجیح می‌دهند. بر فرض اینکه هیچ قرینه‌ای بر تعیین متعلق محذوف وجود نداشته باشد، باز هم نمی‌توان پذیرفت که اقرب‌المجازات به متعلق محذوف، عمومیت است؛ چون صرف حذف متعلق، بر افاده عمومیت دلالتی ندارد، بلکه در موارد مختلف حذف متعلق باید به فهم عرفی مراجعه و بررسی کرد که کدام یک از مجازات نزد عرف پذیرفته می‌شود.

جهت دوم: بر فرض اینکه بپذیریم اقرب‌المجازات به حقیقت، عمومیت است، قاعده «إذا تعذرت الحقيقة فأقرب المجازات أولى» در جایی اجرا می‌شود که چند معنای مجازی وجود داشته باشد و هیچ کدام ترجیحی نداشته باشند؛ اما در مواردی که متعلق حذف شده، با توجه به قرینه‌ای همچون مناسبت حکم و موضوع، می‌توان متعلق محذوف را معین کرد و نوبت به اجرای قاعده تقدیم اقرب‌المجازات نمی‌رسد.

نتیجه

علم اصول با همه پیشرفت و گستردگی خود نیازمند تکمیل است. یکی از قواعدی که عالمان علم اصول در بررسی آن غفلت ورزیده‌اند، قاعده «حذف المتعلق یفید العموم» است. خاستگاه اصلی این قاعده را باید در مباحث علم معانی جستجو کرد؛ اما به مرور زمان این قاعده ادبی وارد مباحث فقهی شده و به یکی از قواعد مهم استظهار عمومیت تبدیل گردیده است. فقیهان امامیه از زمان شیخ طوسی از این قاعده در مباحث فقهی بهره جسته‌اند، در حالی که در کتاب‌های اصولی در حجیت آن مناقشه کرده‌اند. در علم اصول جایگاه مستقلی برای بحث از این قاعده تعریف نشده؛ اما به مناسبت‌های مختلف، به ادله حجیت آن اشاراتی شده است. از جمله این ادله می‌توان به فهم عرفی، اطلاق، دلالت اقتضا و ترجیح اقرب‌المجازات اشاره کرد. پس از بررسی این ادله این نتیجه به دست آمد که هیچ یک توان اثبات حجیت این قاعده را ندارد. بنابراین نمی‌توان این قاعده را معتبر دانست، بلکه در مواردی که متعلق محذوف است، اگر با توجه به قراین معتبری مانند تناسب حکم و موضوع، معنای مقدر را نتوان کشف کرد، باید حکم به اجمال کلام کرد و صرف حذف را دلیل بر عمومیت ندانست.

منابع

* قرآن کریم

۱. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). معجم مقائیس اللغة، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان‌العرب، چاپ سوم، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۳. ابن هشام، عبدالله بن یوسف (بی‌تا). معنی‌اللبیب، چاپ چهارم، قم: کتابخانه حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.
۴. اشتهازدی، علی پناه (۱۴۱۷ق). مدارک‌العروة، چاپ اول، تهران: دارالأسوة للطباعة والنشر.
۵. ایروانی، علی بن عبدالحسین نجفی (۱۴۰۶ق). حاشیة‌المکاسب، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۶. انصاری، مرتضی بن محمدامین (۱۴۱۵ق). کتاب‌النکاح، چاپ اول، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۷. آملی، میرزا محمد تقی (۱۳۸۰ق). مصباح‌الهدی فی شرح‌العروة‌الوثقی، چاپ اول، تهران: مؤلف.
۸. آملی، میرزا هاشم (۱۴۰۶ق). المعالم‌المأثورة، چاپ اول، قم: مؤلف.
۹. تفتازانی، مسعود بن عمر (بی‌تا). المطول، چاپ چهارم، قم: مکتبه‌الداوری.
۱۰. بروجردی، سید حسین (۱۴۲۰ق). نهاية‌التقریر، چاپ اول، قم: مرکز فقه‌الأئمة الأطهار.
۱۱. جابلقی، محمد شفیع بن علی اکبر (بی‌تا). التواعد‌الشریفة، چاپ اول، قم: مؤلف.
۱۲. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق). الصحاح، چاپ اول، بیروت: دارالعلم للملایین.

۱۳. حائرى، سيد كاظم حسيني (۱۳۹۹ق). *أساس الحكومة الإسلامية*، چاپ اول، بيروت: مطبع النيل.
۱۴. حائرى، مرتضى (۱۴۲۶ق). *شرح عروة الوثقى*، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامى.
۱۵. حكيم، سيد محسن طباطبايى (۱۴۱۶ق). *مستمسك العروة الوثقى*، چاپ اول، قم: مؤسسة دارالتفسير.
۱۶. خويى، سيد ابوالقاسم (۱۴۱۷ق). *محاضرات فى أصول الفقه*، چاپ چهارم، قم: دارالهادى للمطبوعات.
۱۷. خويى، سيد ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). *موسوعة الإمام الخوئى*، چاپ اول، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئى.
۱۸. خمينى، سيد روح الله (۱۴۱۵ق). *المكاسب المحرمة*، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى.
۱۹. روحانى، سيد صادق حسيني (۱۴۱۲ق). *فقه الصادق*، چاپ اول، قم: دارالكتاب مدرسه امام صادق.
۲۰. روحانى، سيد محمد حسيني (۱۴۲۰ق). *المرتقى إلى الفقه الأرقى* (كتاب الخيارات)، چاپ اول، قم: مؤسسه الجليل للتحقيقات الثقافية.
۲۱. سكاكى، يوسف بن ابى بكر (بى تا). *مفتاح العلوم*، چاپ اول، بيروت: دارالكتب العلمیة.
۲۲. سيد مرتضى، على بن حسين (۱۳۷۶ش). *الذريعة إلى أصول الشريعة*، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
۲۳. شاهرودى، سيد محمود (۱۴۲۵ق). *كتاب الخمس*، چاپ دوم، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت.
۲۴. شيخ طوسى، محمد بن الحسن (۱۴۰۷ق). *تهذيب الأحكام*، چاپ چهارم، تهران: دارالكتب الإسلامیة.

۲۵. شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). *الخلاف، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.*
۲۶. شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷ق). *العدۃ فی أصول الفقه، چاپ اول، قم: محمد تقی علاقبندیان.*
۲۷. شیرازی، سید صادق حسینی (۱۴۲۷ق). *بیان الأصول، چاپ دوم، قم: دارالانصار.*
۲۸. شیرازی، میرزا محمدتقی (۱۴۱۲ق). *حاشیة المکاسب، چاپ اول، قم: منشورات الشریف الرضی.*
۲۹. صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۸ق). *بحوث فی شرح العروة الوثقی، چاپ دوم، قم: مجمع الشہید آیة الله الصدر العلمی.*
۳۰. صدر، سید محمد باقر (۱۴۱۷ق). *بحوث فی علم الاصول، چاپ اول، بیروت: الدارالاسلامیة.*
۳۱. صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۸ق). *مباحث الأصول، چاپ اول، قم: مطبعة مرکز النشر.*
۳۲. طباطبایی، سید محمد مجاهد (۱۲۹۶ق). *مفاتیح الأصول، چاپ اول، قم: مؤسسۃ آل البيت علیہ السلام.*
۳۳. عتیق، عبدالعزیز (بی تا). *علم المعانی، چاپ اول، بیروت: دارالنهضة العربیة.*
۳۴. علامہ حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴ق). *تذکرة الفقهاء، چاپ اول، قم: مؤسسۃ آل البيت علیہ السلام.*
۳۵. علامہ حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق). *مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.*
۳۶. علامہ حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۲۵ق). *نہایة الوصول إلى علم الأصول، چاپ اول، قم: مؤسسۃ الإمام الصادق علیہ السلام.*
۳۷. قمی، حاج آخوند (۱۴۲۸ق). *قلائد الفرائد، چاپ اول، قم: مؤسسہ میراث نبوت.*
۳۸. قمی، سید حسن طباطبایی (۱۴۱۵ق). *کتاب الحج، چاپ اول، قم: مطبعة باقری.*

۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الكافی*، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۴۰. گلپایگانی، سید محمدرضا (۱۴۰۷ق). *کتاب الطهارة*، چاپ اول، قم: دارالقرآن الکریم.
۴۱. لجنة الفقه المعاصر (۱۴۴۱ق). *الفائق فی الأصول*، چاپ چهارم، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه.
۴۲. مجاهد، سیدمحمد طباطبایی (بی تا). *کتاب المناهل*، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۴۳. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۷ق). *المعتبر فی شرح المختصر*، چاپ اول، قم: مؤسسه سیدالشهداء.
۴۴. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۲۳ق). *معارض الأصول (طبع جدید)*، چاپ اول، لندن: مؤسسه امام علی علیه السلام.
۴۵. محقق داماد، سید محمد (۱۴۱۶ق). *کتاب الصلاة*، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۶. مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی حسینی (۱۴۱۷ق). *العناوین الفقهیه*، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۷. مظفر، محمد رضا (۱۴۳۰ق). *أصول الفقه*، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ق). *أنوارالفقاهة (کتاب النکاح)*، چاپ اول، قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب.
۴۹. نایینی، محمد حسین (۱۳۵۲ش). *أجودالتقریرات*، چاپ اول، قم: مطبعة العرفان.
۵۰. نایینی، محمد حسین (۱۳۷۶ش). *فوائدالأصول*، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵۱. نراقی، محمد بن احمد بن محمد مهدی (۱۴۲۲ق). *مشارق الأحکام*، چاپ دوم، قم: کنگره بزرگداشت ملا مهدی نراقی و ملا احمد نراقی.

۵۲. هاشمی، احمد (۱۳۸۱ش). *جواهرالبلاغه*، چاپ پنجم، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.

۵۳. همدانی، آقا رضا بن محمد هادی (۱۴۱۶ق). *مصباح‌الفقیه*، چاپ اول، قم: مؤسسه الجغرفیة لإحیاء التراث و مؤسسه النشر الإسلامیّ.